

ادب پایداری در شعر سیف فرغانی

دکتر سعید قشقای
عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

دی ماه ۸۶

چکیده

قرن هفتم و هشتم مقارن بود با هجوم ویران کننده و خانمانسوز مغول . در این دوره کلیه ارزشهای فرهنگی و اجتماعی از بین رفت و تمامی مراکز علمی و فرهنگی و مذهبی از قبیل مدارس ، کتابخانه ها و مساجد با خاک یکسان شد . انعکاس این اوضاع نابسامان را می توان در آثار نویسندگان و شاعران این عهد مشاهده نمود . سیف فرغانی از جمله شاعرانی است که نوشته های خود را محلی برای تاخت و تاز به خونخواران مغول و نقد اوضاع آشفته قرن هفتم و هشتم قرار داد و آثارش سند هویت ملی ایرانی در مقابل تاراجگران بیگانه گردید . سیف هیچگاه تن به ذلت سلطه مغولان نداد و در مقابل ظلم و ستم ایشان خاموش ننشست ، مشکلات و مصائب هموطنان خود را درک کرد و از حوادث روزگار کناره نجست . قصاید او سندی است از ادب پایداری و مقاومت شاعران متعهد در عصر مهاجمان خونریز مغول که در تاریخ ادب ایران جاودانه گردید .

کلید واژه :

۱- ادب پایداری ۲- سیف فرغانی ۳- هویت ملی ۴- مغول

ادب پایداری در شعر سیف فرغانی

یکی از مصیبت بارترین ادوار تاریخ ایران مقارن بود با هجوم ویران کننده و خانمانسوز مغول . در اثر بی لیاقتی و بی تدبیری محمد خوارزمشاه بیش از سه قرن سرزمین ایران در آتش هولناک فتنه مغول و تیموریان سوخت . چنگیز حمله خود را از سال ۶۱۶ هجری به ایران آغاز کرد و به سرعت سرزمینهای اطراف جیحون تا بخارا را فتح نمود و محمد خوارزمشاه در مقابل این یورش راه گریز را در پیش گرفت . (ر . ک . صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۸)

این امر باعث شد تا مغولان به سرعت به طرف خراسان لشکرکشی کنند و دیگر شهرهای آبادان این سرزمین را در آتش فتنل خود بسوزانند . سلطان جلال الدین منکبرنی فرزند و جانشین سلطان محمد خوارزمشاه نیز پس از جنگ و گریزهایی که به مغولان داشت کاری از پیش نبرد چون مردی مقتدر در امور لشکررداری نبود و از سوی دیگر معمولاً در عیش و عشرت و مستی شراب به سر می برد تا جایی که یکی از شاعران در توصیف وی می گوید :

« شاهها ز می گران چه برخواهد خاست ؟ و ز مستی هر زمان چه بر خواهد خاست !
شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش پیداست کزین میان چه بر خواهد خاست !»

(اقبال آشتیانی ، تاریخ مغول ، ص ۱۴۰)

سرانجام سلطان جلال الدین در سال ۶۲۸ هجری در سرزمین میافارقین به دست کردها کشته شد . (ر . ک . همان ، ص ۱۳۸) و به این ترتیب آخرین امید و آرزوهای ایرانیان برای رهایی از چنگ مغولان بر باد رفت . در این زمان اکثر شهرهای ایران به دست مغولان فتح شد و مورد قتل عام و ویرانی قرار گرفت . « کشتار بی امان مغول تقریباً کمتر شهر و ده و ناحیه یی را مستثنی ساخت . هر جا که پای آن خونخواران رسید ویرانی و قتل پیشاپیش آنان بدان سوی تاخت . » (صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۵۲ - ۵۱)

در این دوره کلیه ارزشهای فرهنگی و اجتماعی از بین رفت و تمامی مراکز علمی و فرهنگی و مذهبی از قبیل مدارس ، کتابخانه ها و مساجد با خاک یکسان شد و دانشمندان و عالمانی که در این سرزمین حضور داشتند و فرار را بر قرار ترجیح نداده بودند همگی مورد قتل عام واقع شدند و به طور فجیعی

پایمال سم ستوران مغول و تاتار گردیدند. (ر. ک. راوندی، سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا، ص ۹۰)

همان طور که می دانید دوران سلجوقیان به لحاظ اجتماعی و فرهنگی و ظهور ادیبان و دانشمندان بزرگ و توسعه مدارس و مراکز علمی و دانشگاهها یکی از درخشانترین ادوار ایران به شمار می رفت. (ر. ک. همان، ص ۸۹) این مدارس و دانشگاهها محل تربیت ادیبان و دانشمندان بزرگی بود که تعلیم علم و دانش را در ایران قرن هفتم ادامه می دادند. اما پس از حمله ویرانگر مغول چنانکه عظاملک جوینی در تاریخ خود می گوید: «به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون مدارس درس مندرس و معالم علم منطمس گشته و طبقه طلبه آن در دست لگدکوب حوادث پای مال زمانه غدار و روزگار مکار شدند و به صفوف صروف فتن و محن گرفتار و در معرض تفرقه و بوار معرض سیوف آبدار شدند و در حجاب تراب متواری ماندند.

هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد زانک اندر دل خاکند همه پرهبران»

(جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۳)

بدترین نتیجه حمله مغول به ایران انحطاط عقلی و فکری بود که در پی از بین رفتن مدارس و مراکز تعلیم، نابودی کتابخانه های شهرهای بزرگ خراسان و ماوراء النهر و یا گریختن متفکران حاصل گردید. انعکاس این اوضاع نابسامان را می توان در آثار نویسندگان و شاعران در قالب اندرز و نصیحت و شوخی و مطایبه و هزل و هجو مشاهده نمود. نویسندگان و شاعرانی چون عظاملک جوینی، رشیدالدین فضل الله، اوحدی مراغه یی، سیف الدین محمد فرغانی، خواجوی کرمانی، عبید زاکانی و ... (ر. ک. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۹۷ - ۸۳) نوشته های خود را محلی برای تاخت و تاز به خونخواران مغول و نقد اوضاع آشفته قرن هفتم و هشتم قرار دادند و آثارشان سند هویت ملی ایرانی در مقابل تاراجگران بیگانه گردید.

«آنچه در آثار این شاعران و نویسندگان می یابیم انعکاسی از دردهای بی پایان مردم بدبخت و بیچاره بیست که یکچند در آتش کشتار و نهب و اسر مغولان دیوخوی سوختند، و انواع دردها را دیدند و کشیدند و تحمل کردند؛ و یکچند یعنی از مرگ آخرین ایلخان بزرگ (۷۳۶) با فترت و ناامنی و بی سر و سامانی و دست بدست گشتن بلاد و غارتهای پیاپی و کشتارهای دمامد و فساد اخلاق امرا و حکام و عدم اعتنا آنان به همه نوامیس اخلاقی و حتی به اعراض خلق، و تجاهر به فسق و فجور و نظایر این مصائب که اگر، العیاذ بالله با هم گرد آیند هر اجتماعی را باسفل السافلین انحطاط می کشانند، مواجه بوده اند.» (صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۸۷)

یکی از شاعرانی که همواره با دیدی انتقادی به اوضاع زمانه می نگریست و شعر خود را وسیله ای جهت نقد سیاسی و اجتماعی قرن هفتم قرار داده بود شاعر عارف سیف الدین محمد فرغانی است. «سیف

فرغانی مانند بسیاری از مشایخ عهد خود که ایران را به سبب هجوم و آزار مغول و تاتار ترک می گفته و در کشورهای همسایه گرد می آمده اند ، از زادگاه خود در تاریخ نامعلومی به آسیای صغیر رفته و همانجا مانده و در گذشته است . « (صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۶۲۴)
او در قصاید خود به هجوم ویرانگر مغول و تاتار اشارات متعددی دارد و در یکی از قصایدش به خوبی اوضاع قرن هفتم و بلایایی که مردم ایران بدان گرفتار آمده بودند را بیان داشته است . در این قصیده به مطلع :

در عجبم تا خود آن زمان چه زمان بود کآمدن من بسوی ملک جهان بود
سیف اشاره دارد که خون مردمان بسان جوی بر خاک روان بود و گویی زمین دهان گشوده تا مردمان را فرو بلعد ؛ گروههای مردم آواره بودند و هیچ جا برای آنها محل امن نبود ؛ ظلم همه جا فراگیر شده و خبری از عدل و دادگری به گوش نمی رسید ؛ گروهی بی عقل و دین بر جامعه حاکم گردیده ، گرگ صفتانی که چوپانی گله مردم را به عهده گرفته بودند ؛ نام آوران و بزرگان جامعه در این دوران اسیر ناکسان گردیده بودند ؛ جمیع مردم در رنج به سر می بردند و مرگ برایشان از این زیستن بهتر بود . (ر . ک . صفا ، دیوان سیف فرغانی ، ص ۱۴۴) بنابراین در مقابل یورش مغولان ، هیچگونه دفاعی از خود نمی کردند و تسلیم محض بودند و این تصور را داشتند که « مشئیت الیه و بخت با آنان (مغول) یار است و بر اثر مساعدت اقبال هرگونه مقاومت با آنان ناممکن و بی ثمر است ... ابن اثیر (درکامل التواریخ) می گوید : یکی از تاتار مردی را گرفت لیکن برای کشتنش سلاحی نداشت . بوی فرمان داد تا سر خود را بر زمین نهد و از جای نجنبید . مرد همچنان باقی ماند تا آن تتر شمشیری یافت و او را به قتل آورد . « (صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۵۵)

همچنین در قصیده ای به مطلع :

بسوی حضرت رسول الله می روم با دل شفاعت خواه
در نقد اوضاع اجتماعی عصر خود بیان می دارد که مرگ فراگیر شده و چه بسا پادشاهان بزرگی که به واسطه تقدیر روزگار از قدرت عزل گردیده اند .

لشکر عمر را مدد کم شد	صفر مرگ عرضه کرد سپاه
ای بسا تاجدار تخت نشین	که بدست حوادث از ناگاه
خیمه آسمان زرین میخ	بر زمین شان زده است چون خرگاه
دست ایام می زند گردن	سر بی مغز را برای کلاه

(صفا ، دیوان سیف فرغانی ، ص ۶)

سیف در غزلی به مطلع :

بر در تو عاشقان دارند کار
دوستان با دوستان دارند کار

اشاره به مغولان دارد و آنها را گروهی بی مغز خوانده و ایشان را به سگ تشبیه نموده است ، همچنین این جماعت به واسطه کشتاری که می کنند دائم سر و کارشان با جنازه و مرده است ، همچون کفن .

مانده اندر پوست بی مغزان عصر
این جماعت از جهان مانده اند

همچو سگ با استخوان دارند کار
ز آنکه با اهل جهان دارند کار

ما چو عزرائیل با جان وین گروه
چون کفن با مردگان دارند کار

(صفا ، دیوان سیف فرغانی ، ص ۸۰۴)

سیف در قصیده ای دیگر به مطلع :

ترا که از پی دنیا ز دل غم دین رفت
ز مال چندان ماند و ز عمر چندین رفت

ضمن بی اعتبار شمردن به دین فروشان دنیادار هشدار می دهد که این جهان برای هیچ کس پایدار نخواهد ماند و مرگ در پی همگان است . ننگ و بدنامی بخل و امساک بر ایشان ابدی خواهد شد و جایگاهی جز دوزخ نخواهند داشت .

برای دینی فانی ز دست دادی دین
نکرد دنیا با تو بقا ولی دین رفت

چراغ فکر بر افروز و در ضمیر ببین
که پس چه ماند از آن کس که از تو پیشین رفت

... نه گند بخل از این سروران ممسک شد
نه بوی نطف ازین اشتران گرگین رفت

بدست مردم بی خیر مال و ملک بود
عروس بکر که اندر فراش عنین رفت

یقین شناس که منزل به غیر دوزخ نیست
بر آن طریق که آن کوربخت خودبین رفت

(صفا ، دیوان سیف فرغانی ، ص ۵۵)

از دید سیف فرغانی یک گروه از دینداران دنیا فروش قاضیان حکومتی هستند و در قصیده ای سیف با زبانی تند و سخنانی گزنده این قاضیان را مورد نقد و سرزنش قرار می دهد و به این وسیله رواج فساد حکومتی را بیان می دارد و می گوید :

ایا قاضی حیلت گر ، حرام اشام رشوت خور
که بی دینی است دین تو و بی شرعی شعار تو

دل بیچاره یی راضی نباشد از قضای تو
زن همسایه یی آمن نبوده در جوار تو

ز بی دینی تو چون گبری و زند تو سجل تو
ز بی علمی تو چون گاوی و نطق تو خوار تو

چو باطل را دهی قوت ز بهر ضعف دین حق
تو دجالی درین ایام و جهل تو حمار تو

... چو زر قلب مردودست و تقویم کهن باطل
درین ملکی که ما داریم یرلیخ تتر تو
کنی دین دار را خواری و دنیا دار را عزت
عزیز تست خوار ما عزیز ماست خوار تو
(به نقل از راوندی ، تاریخ اجتماعی ایران ، ج ۸ ، ص ۳۲۱)

دیگر عمال حکومتی نیز از سخنان گزندهٔ سیف درامان نبودند . توجه به این نکتهٔ تاریخی دارای اهمیت است که با توجه به مسلمان شدن غازان خان تا حد زیادی از فشار یاسای مغولی بر ایرانیان کاسته شد و آزار و اذیت مغولان نسبت به ایرانیان کمتر گشت ؛ اما عمال حکومتی ، مأموران مالیات ، حاکمان و امیران محلی جهت منافع شخصی خود و اخذ مالیات مردم را مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار می دادند ؛ از این رو ظلم و بیداد همگان را به جان رسانده بود . (ر . ک . صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۶۶ - ۶۵)
عطاملک جوینی در تاریخ جهانگشا در بیان وضع و حال امیران و حاکمان این دوره می نویسد : « هر یک از ابناء السوق در زیّ اهل فسوق امیری گشته و هر مزدوری دستوری و هر مزووری وزیری و هر مدبری دبیری و هر مستدفی مستوفیی و هر مسرفی مشرفی و هر شیطانی نایب دیوانی و هر شاگرد پایگاهی خداوند حرمت و جاهی و هر فرآشی صاحب دور باشی و هر جافی کافیی و هر خسی کسی و هر خسیسی رئیس و هر غادری قادری و هر دستار بندی بزرگوار دانشمندی و هر جمالی از کثرت مال باجمالی و هر حمّالی از مساعدت اقبال با فسحت حالی

وز حسرت و غم سینه بنالش دادند
... آزاده دلان گوش بمالش دادند
پشت هنر آن روز شکستست درست
کین بی هنران پشت ببالش دادند ...»
(جوینی ، تاریخ جهانگشای جوینی ، ج ۱ ، ص ۵ - ۴)

سیف در قصیده ای خطاب به غازان خان به اسلام آوردن وی اشاره دارد و از رفتار حاکمان نامسلمان شکوه می کند و به بیان اوضاع نابسامان اجتماعی می پردازد و می گوید :

تو مسلمان گشته و از نامسلمان حاکمان
عارفان بی جای و جامه عالمان بی نان و آب
هم شفای جان مظلومان شده زهر اجل
هم غذای روح درویشان شده خون جگر
... قحط از آن سان گشته مستولی که بهر قوت روز
کشته خواهر را برادر خورده مادر را پسر
(دیوان سیف فرغانی ، ص ۱۷۹)

« به طور کلی محیط سیاسی و اجتماعی ایران به علت استبداد مطلق سلاطین ، و جهل و بی خبری مردم ، و فقدان آزادیهای فردی و اجتماعی ، و رواج ظلم و بیدادگری ، برای بحث و انتقاد و بیان حقایق

سیاسی، علمی و فلسفی چندان مناسب نبود، با اینحال در این محیط نامساعد، با تمام مشکلات و خطراتی که حیات منتقدان و معترضان را تهدید می کرد گهگاه در آثار صاحب نظران اشعاری که روح انتقادی دارد به چشم می خورد. « (راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۸، ص ۳۰۸)

سیف فرغانی در چنین اوضاعی که هر گونه صدایی را در گلو خفه می کنند با شهامت و بی پروایی، رفتار و منش امیران ستمگر بی تدبیر را مورد نقد و بررسی قرار می دهد و ایشان را سزاوار بند و حبس می داند و ضمن قصیده ای چنین می گوید:

بنزد همت من خردی ای بزرگ امیر	امیر سخت دل سست رای بی تدبیر
بعدل چون نکند ملک را بهشت صفت	اگر چه حور بود ز اهل دوزخست امیر
... ز تو منازل ملکست ممتلی از خوف	ز تو قواعد دین نیست ایمن از تغییر
ببند و حبس سزایی که از تو دیوانه	امور دنیوی و دین در همست چون زنجیر

(صفا، دیوان سیف فرغانی، ص ۱۷۹)

سیف در قصیده ای دیگر به بی رونقی عدل و داد اشاره کرده به صراحت امیران حاکم را مسئول این بی عدالتی می داند.

ای که اندر ملک گفتی می نهم قانون عدل	ظلم کردی ای اشارات همه بیرون عدل
این امیرانی که بیماران حرص اند و طمع	همچو صحت از مرض دورند از قانون عدل
دست چون شمشیرشان هر ساعتی پای ظلم	بر سر میدان بیدادی بریزد خون عدل
چون هلال دولت این ظالمان شد بدر تام	هر شبی نقصان پذیرد ماه روز افزون عدل

(صفا، دیوان سیف فرغانی، ص ۲۰۱)

همچنین سیف در جایی دیگر حاکمان و امیرانی را که بر سرنوشت خلق قادر هستند مورد نصیحت قرار می دهد و به ایشان می گوید:

ای که بر خلق حقت دست و ولایت دادست	خلق آزرده مدار از خود و حق ناخشنود
آتش اندر بنه خویش زدی ای ظالم	که بظلم از دل درویش برآوردی دود
گر چه داری رخ چو آتش و اندام چو آب	زیر این خاک از آن آتش و آب افتد زود
ور چه در کبر بنمرود رسیدی و گذشت	من همی گویمت از پشه بترس ای نمرود
ز بر و زیر مکن کار جهانی چون عاد	که بیک صیحه شوی زیر و زبر همچو ثمود

(صفا، دیوان سیف فرغانی، ص ۱۹۶)

سیف در قصیده نامه ای خطاب به غازان به گزارش اوضاع پریشان مملکت و عصر خویش می پردازد و از غازان استمداد می طلبد تا مگر این سر شوریده باز آید به سامان. در این قصیده به ذکر نکاتی اشاره دارد

از قبیل ظلم و تعدی حاکمان محلی ، بی قدر و منزلتی سروران و بزرگان نام آور ، بی امنی و گسترش ترس و وحشت ، رواج آشوب و ستم ، ویرانی شهر و روستاها ، از بین رفتن پایه های شریعت و دین و فراگیر شدن فساد و منکرات .

ای صبا بادم من کن نفسی همراهی	بسوی شاه بر از من سخنی گر خواهی
قدوه و عمده شاهان جهان غازان را	از پریشانی این ملک بده آگاهی
... گو بدان ای بوجود تو گرفته زینت	کرسی مملکت و مسند شاهنشاهی
... سرورانی که بهر گرسنه نان می داند	استخوان جوی شده همچو سگ درگاهی
امن ازین خاک چنان رفته که گر یابد باز	خوف آنست که از آب بترسد ماهی
فتنه از هر طرفی پیش نهد پای دراز	گر بگیرد پس ازین دست ستم کوتاهی...

(صفا ، دیوان سیف فرغانی ، ص ۱۷۲)

با توجه به نکات مطرح شده در مقاله فوق می توان به این نتیجه رسید که سیف از معدود شاعران عارفی به شمار می رود که روحیه انتقاد و عصیانگری در بیشتر قصاید و غزلیاتش نمایان است . سیف هیچگاه تن به ذلت سلطه مغولان نداد و در مقابل ظلم و ستم ایشان خاموش ننشست ، مشکلات و مصائب هموطنان خود را درک کرد و از حوادث روزگار کناره نجست . یکی دیگر از قصاید پرشور سیف قصیده ای است که در آن مغولان را مورد خطاب قرار می دهد و به ایشان هشدار می دهد که شما نیز از مرگ مصون نیستید و رونق جهانداری شما نیز خواهد گذشت و سرانجام جغد مرگ و ویرانی بر دولت شما نیز سایه خواهد افکند . این قصیده به عنوان سندی است از ادب پایداری و مقاومت شاعران متعهد در عصر مهاجمان خونریز مغول که در تاریخ ادب ایران جاودانه گردید ؛ همانطور که شاهنامه فردوسی در عصر غزنویان به ایرانی و زبان فارسی هویت بخشید ؛ این قصیده نیز در ایرانیان ستمدیده دربند روح ایستادگی و مقاومت دمید و هویت ملی و ایرانی را در ایشان زنده کرد .

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد	هم رونق زمان شما نیز بگذرد
وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب	بر دولت آشیان شما نیز بگذرد
باد خزان نکبت ایام ناگهان	بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد
آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام	بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
ای تیغتان چو نیزه برای ستم دراز	این تیزی سنان شما نیز بگذرد
چون داد عادلان بجهان در بقا نکرد	بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت	این عوعو سگان شما نیز بگذرد
آن کس که اسب داشت غبارش فرو نشست	گرد سم خران شما نیز بگذرد
بادی که در زمانه بسی شمعها بکشت	هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت
ای مفتخر بطالع مسعود خویشتن
این نوبت از کسان بشما ناکسان رسید

ناچار کاروان شما نیز بگذرد
تأثیر اختران شما نیز بگذرد
نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد...

(صفا، دیوان سیف فرغانی ، ص ۲۱۷)

پایان

منابع

- اقبال آشتیانی ، عباس . تاریخ مغول ، تهران ، انتشارات امیر کبیر . چاپ هفتم ، ۱۳۷۹ .
- جوینی . تاریخ جهانگشای جوینی ج ۱ ، تهران ، انتشارات دنیای کتاب . چاپ اول ، ۱۳۷۵ .
- راوندی ، مرتضی . تاریخ اجتماعی ایران ج ۸ ، تهران ، انتشارات نگاه . چاپ اول ، ۱۳۷۴ .
- راوندی ، مرتضی . سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا ، تهران ، انتشارات نگاه . چاپ چهارم ، ۱۳۸۳ .
- صفا ، ذبیح الله . تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ ، تهران ، انتشارات فردوس . چاپ اول ، ۱۳۷۸ .
- صفا ، ذبیح الله . دیوان سیف فرغانی ، تهران ، انتشارات فردوس . چاپ دوم ، ۱۳۶۴ .

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.